

دکتر تقی وحیدیان کامیار (استاد زبان شناسی)

با همکاری حجت قربان پور

## آیا رودکی سراینده‌ی تمام کلیله و دمنه است؟

### چکیده:

هدف از طرح موضوع این مقاله این است که آیا رودکی تمام کلیله و دمنه را به نظم کشیده است؟ دلایلی که بر رد این مطلب ارائه شده به قرار ذیل است:

۱- استناد به این بیت فردوسی:

نمیبند کسی نسامه پارسی

نوشته به ابیات صد بار سی

۲- ابیات موجود منحصر به ۵ باب اول کلیله است که خود

نشانی از منظوم نشدن باب‌های دیگر کلیله و دمنه است.

۳- توجه به سگه‌های دوره سامانی و ارزش آنها که به نظر

می‌رسد این صله و انعام، پاداشی برای نظم تمام کلیله و دمنه

نمی‌تواند باشد.

### واژه‌های کلیدی:

کلیله و دمنه- باب‌های کلیله و دمنه- ابیات منظوم موجود- شاهنامه.

## آیا رودکی سراینده تمام کلیله و دمنه است؟

کتاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمان خردمند گرد آورده‌اند و «به هر گونه زبان» نبشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعصار و قرون متمادی گرامی می‌داشتند، می‌خواندند و از آن حکمت علمی و آداب زندگی و زبانی می‌آموختند. (مینوی، ۱۳۷۷، مقدمه)

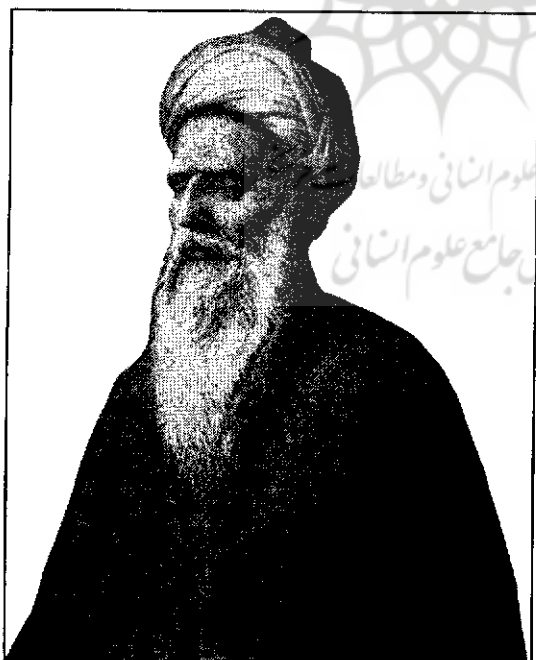
کلیله و دمنه بیشتر شرح ماجراها و دسیسه‌هایی است که در دربار هند رخ می‌داده و چون شرح این دسیسه‌ها و ماجراها به طور مستقیم میسر نبوده، لذا در سبک داستانهای حیوانات به رشته تحریر درآمده است.

شک نیست که رودکی پدر شعر فارسی، کتاب کلیله و دمنه را به نظم درآورده، اما آیا تمام کلیله و دمنه را منظوم ساخته و یا قسمتی از آن را؟ اصولاً اگر شاعری کتابی را به سفارش وزیر یا پادشاهی منظوم می‌سازد باید تمام آن را

بسراید، نه بخشی از آن را. کسانی که در گذشته درباره نظم کلیله و دمنه سخن گفته‌اند، برآنند که رودکی تمام کلیله را به نظم کشیده، اینک نظر قدما را درباره نظم کلیله و دمنه می‌آوریم:

قدیمی‌ترین مأخذ، مقدمه شاهنامه‌ی ابومنصوری است. در آنجا می‌خوانیم:

... نصر بن احمد این سخن بشنید. خوش آمدش دستور خویش را، خواجه بلعمی - بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی



گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی را فرمود تا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت. (قزوینی، ۱۳۲۲، ص ۳۳)

نعالی در کتاب خود به نام «غراخبار الفرس و سیرهم» در موضوع به نظم در آوردن کلیله توسط رودکی می نویسد:

از آن روزگار باز کلیله و دمنه همیشه در نزد شاهان پارس نگهداری می شد تا این که ابن مقفع آن را به تازی بگردانید و پس رودکی به فرمان نصر بن احمد آن را به سروده پارسی در آورد. (نعالی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۱)

فردوسی در شاهنامه، کیفیت و چگونگی آوردن کلیله به ایران و نظم آن توسط رودکی را این گونه بیان می کند:

نشدند به سرنامه خسروی	نشد آن زمان خط بجز پهلوی
.....	.....
چنین تا به تازی سخن راندند	از آن پهلوانی همی خواندند
چو مأمون جهان روشن و تازه کرد	خور و روز بر دیگر اندازه کرد
کلیله به تازی شد از پهلوی	برایسان که اکنون همی بشنوی
به تازی همی بود تا گاه نصر	بدانگه که شد در جهان شاه عصر
گرانمایه بوالفضل دستور او	که اندر سخن بود گنجور او
بفرمود تا فارسی و دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
از آن پس چو بشنید رای آمدش	برو بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کزو یادگاری بسود در جهان
گزارنده ای پیش نشانند	همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا، پراکنده را	بسفت ایسن چنین در آکنده را

(فردوسی، ۱۳۰۸، ج ۴، ص ۳۴)

ابوالمعالی نصرالله منشی در ترجمه جدید از کلیله و دمنه عربی ابن مقفع در دیباچه کتاب

خود می گوید:

«و چون ملک خراسان به امیر سدید ابوالحسن نصر بن احمد سامانی تعمده الله برحمته رسید رودکی شاعر را مثال داد تا آن را نظم آورد که میل طبعها به سخن منظوم بیش باشد.» (مینوی، ۱۳۷۷، ص ۲۳)

پس از ابوالمعالی نصرالله منشی، دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا درباره رودکی می‌نویسد:

... فی الجمله طبعی کریم و ذهنی مستقیم داشته و از جمله استادان فن شعر است و کتاب کلیله و دمنه را در قید نظم آورده و امیر نصر را در حق او صلات گرانمایه بود چنانکه استاد عنصری شرح آن انعام در قصاید خود گوید. (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۳۷، ص ۳۷)

حاج خلیفه در کشف الظنون می‌گوید:

پس از ابوالحسن نصر بن احمد سامانی آن را [امراد کلیله و دمنه این مقفَع است] به یکی از علمای عصر داد و او کتاب را به فارسی درآورد و شاعر وی رودکی آن را به بهترین نظم فارسی منظوم ساخت. (محبوب، ۱۳۳۶، ص ۱۲۴)

حسین واعظ کاشفی سبزواری در مقدمه انوار سهیلی می‌نویسد:

... و دیگر باره ابوالحسن نصر بن احمد سامانی یکی از فضلاء زمان را امر کرد تا آن نسخه [امراد کلیله و دمنه ترجمه شده به عربی از زبان پهلوی است] را از زبان عربی به لغت فارسی نقل نمود و رودکی شاعر نیز به فرموده سلطان آن را به رشته انتظام درآورد. (همان)

اکثر معاصران نیز در بحث از نظم کلیله درباره این که رودکی همه کلیله و دمنه را به نظم درآورده تردید نکرده‌اند از جمله:

عبدالعظیم قریب در مقدمه‌ی خود بر کلیله و دمنه می‌گوید:

رودکی به امر امیر نصر و وزیر دانشمندش ابوالفضل بلعمی به نظم کلیله و دمنه پرداخته و صله گرانمایه حاصل کرد. کتاب مزبور در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف بود و چنانکه بعضی نوشته‌اند اول آن بیت ذیل است:

هر که نامخت از گذشت روزگار      نسوز ناموزد ز هیچ آموزگار  
(همان، ص ۱۳۱)

مرحوم بهار در کتاب سبک‌شناسی مجلد دوم، در خصوص نظم کلیله و دمنه می‌نویسد:

بار دیگر رودکی به امر امیر نصر بن احمد سامانی و تشویق بلعمی کتاب مزبور را به شعر فارسی در بحر رمل مسدس به نظم آورده و بیت اول آن چنین بوده است.

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار  
(بهار، ۱۳۷۳، صص ۲-۲۵۱)

ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران، مجند یکم، در بحث از احوال و آثار رودکی می‌نویسد: مهمترین اثر رودکی که تاکنون جز ابیات پراکنده‌ای از آن باقی نمانده کلیله و دمنه منظوم است، ترجمه عربی این کتاب در عهد امیر نصر بن احمد و به فرمان او به دست ابوالفضل بلعمی صورت گرفت این مثنوی در بحر رمل مسدس سروده شده است. (صفا، ۱۳۷۲، صص ۸۰-۳۷۹)

خانلری در مقدمه کتاب داستانهای بیدپای در بخش ترجمه‌های کلیله و دمنه می‌نویسد: در زمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ه.ق) به دستور وزیر دانش‌پرور او ابوالفضل بلعمی شاعر بزرگ خراسان، یعنی رودکی، را داشتند تا کلیله و دمنه را به نظم فارسی درآورد و از این جا می‌توان گمان برد که در این زمان کلیله و دمنه کتاب معروفی بوده و داستانهای آن شهرت و رواجی داشته است. در هر حال شکی نیست که رودکی این کتاب را به نظم درآورده اما از متن آن جز ابیاتی معدود که در فرهنگ‌ها خاصه لغت فرس اسدی به عنوان شاهد لغات دشوار آورده‌اند چیزی در دست نیست. (البخاری، ۱۳۶۱، ص ۱۲)

رضازاده شفق در کتاب تاریخ ادبیات ایران عقیده دارد که:

یکی از آثار مهم طبع رودکی، منظومه کلیله و دمنه بود که اصل آن را دانشمند ایرانی، ابن مقفع از پهلوی به تازی نقل کرده و رودکی همان را به سلک نظم کشیده ولی افسوس از این منظومه تنها ابیاتی در کتاب‌ها و از آن جمله در کتاب فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوک به ما رسیده است. رودکی در مقابل این خدمت از شاه انعام دید و صلہ یافت. و بنا بر بییتی که به عنصری نسبت داده شده است چهل هزار درم بگرفت (شفق، ۱۳۵۲، صص ۸-۱۳۷)

زرین‌کوب در کتاب باکاروان حله بر این عقیده است که:

وقتی شاعر مثنوی کلیله و دمنه خویش را به امیر نصر هدیه کرد، گذشته از پادشاه که خود چهل هزار درم به وی بخشید، یاران و نام‌آوران درگاه نیز به توزیع شصت هزار درم به شاعر دادند و این مایه بازجست بود که شاعر را یک چند توانگر و بی‌نیاز و فارغ از دغدغه‌ای کرده بود. (زرین‌کوب،

(۱۳۷۲، ص ۱۷)

برتلس در کتاب تاریخ ادبیات فارسی از دوران باستان تا عصر فردوسی در تأثیر سروده شدن کلیله توسط رودکی می‌نویسد:

این نکته به خوبی گواهی و استوار شده است که رودکی برای نخستین بار داستان آوازه‌دار «کلیله و دمنه» را به شعر پارسی دری درآورده است. او به دستور امیرنصر به این کار پرداخت و ترجمه عربی عبدالله بن مقفع و ترجمه فارسی ابوعلی بلعمی را بنیاد کار خویش ساخت. آورده‌اند که رودکی واپسین و یراستاری این منظومه راهنگامی کرد که دیگر نابینا بود. بحر و وزن آن را می‌توان نمایانید. زیرا در برخی از فرهنگ‌ها بیت‌های پراکنده از منظومه‌ای که از آن رودکی است مانده و در آنها آشکارا سخن از کلیله و دمنه است. [یوگنی ادوارد ویچ برتلس: ۱۳۷۴، ص ۲۲۱] از فحوای سخن فردوسی در ابتدای داستان خسرو و شیرین چنین استنباط می‌شود که ابیات کلیله و دمنه از سه هزار بیت هم کمتر بوده است:

کهن گشته این نامه‌ی باستان      ز گـفتار و کردار آن راستان  
همی نو کنم گفته‌ها زین سخن      ز گـفتار بیدار مرد کهن  
بود بیست شش بار بیور هزار      سخن‌های شایسته و غمگسار  
نمی‌بند کسی نامه پارسی      نوشته به ابیات صد باسی

چنانکه می‌بینیم فردوسی می‌گوید که کسی پیش از شاهنامه داستانی در بیش از سه هزار بیت سروده است. طبیعی است که این حکم شامل کلیله و دمنه رودکی هم می‌شود. جای شگفتی است که علی‌رغم این سخن صریح فردوسی، فروزانفر بر این باور است که رودکی کلیله و دمنه را در ۱۲ هزار بیت سروده است:

«یکی از منظومات رودکی که فردوسی هم آن راستوده کتاب کلیله و دمنه عربی است که بعد در زمان نصر بن احمد به پارسی ترجمه گردید و برحسب تشویق امیر و وزیر کارآگاه ابوالفضل بلعمی (بنا به بعضی روایات) در حدود سال ۳۲۵ رودکی آن را به نظم کشیده و صله وافر یافت بنا به همین روایات گویا تعداد ابیات آن دوازده هزار بیت بوده است. (محبوب، ۱۳۳۶، ص ۱۳۷)

فروزانفر نمی‌گوید به استناد چه مدرکی تعداد ابیات کلیله را دوازده هزار بیت می‌داند. به هر حال، چنانکه گذشت، هیچ یک از قداما و معاصران تردید نکرده‌اند که ممکن است رودکی تمام

کلیده و دمنه را به نظم در نیاورده باشد، چنانکه گفتیم تنها از فحوای سخن فردوسی استنباط می‌شود که ابیات کلیده بیش از سه هزار بیت نبوده است.

به هر حال با توجه به سخن فردوسی این تردید پیش می‌آید که آیا رودکی تمام کلیده را منظوم ساخته؟ زیرا درست نمی‌نماید که تمام کلیده و دمنه در سه هزار بیت یا کمتر از آن منظوم شده باشد. به هر حال گفته فردوسی خود دلیل می‌تواند باشد بر این که رودکی تمام کلیده را منظوم نساخته باشد.

مهمترین راه بررسی این که رودکی تمام یا بخشی از کلیده را منظوم ساخته مطالعه در ابیات باقی مانده از کلیده رودکی است.

دکتر دبیرسیاقی در این باره تحقیق کرده است. البته هدف دبیرسیاقی این نبوده که ثابت کند که رودکی تمام کلیده منظوم ساخته یا بخشی از آن را.

- بررسی ابیات بازمانده کلیده منظوم پس از حذف ابیات مربوط به ترجمه سندهادنامه و ادب‌الکبیر ابن مقفع. طبق تحقیق دکتر دبیرسیاقی بررسی ابیات باقی مانده کلیده رودکی نشان می‌دهد که این ابیات تنها به پنج باب اول کلیده (آغاز کلیده و دمنه، باب برزویه طیب، باب شیر و گاو، باب دوستی کبوتر و زاغ و ... و باب بومان و زاغان) مربوط می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که در ابیات باقی مانده از رودکی بیتی در خصوص باب سوم (باب بازجست دمنه) نیامده است، اما با توجه به این که این بابها به دنبال هم بوده و بیت‌هایی از آغاز کلیده، باب اول، دوم، چهارم و پنجم وجود دارد، طبیعی است که این باب را هم سروده زیرا در ابیات باقی مانده حتی بیتی مربوط به یکی از بابهای دیگر وجود ندارد. این مطلب حاکی از این است که رودکی فقط پنج باب اول کلیده را به نظم درآورده و نه همه کلیده را.

خالی از فایده نیست که در اینجا تحقیق دبیرسیاقی هم درباره ابیات باقی مانده کلیده منظوم را که فقط از پنج باب متوالی اول کلیده است نه تمام آن - بیاوریم:

**یک:**

\* بیت زیر را آغاز منظومه کلیده و دمنه رودکی دانسته‌اند:

رودکی:

۱- هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

دو:

\* باب برزویه طبیب:

۱- حکایت مردی که با یاران خود به دزدی رفت

... خداوند خانه به حس حرکت ایشان بیدار شد و بشناخت که بر بام دزدانند، قوم آهسته

بیدار کرد و حال معلوم گردانید. (مینوی، ص ۴۹)

رودکی:

۱- باز کرد از خواب زن را نرم و خوش گفت دزدانند و آمد پای پیش

۲- حکایت بازرگانی که جواهر بسیار داشت.

... فرمود که، بسرای، برگرفت و سماع خوش آغاز کرد. بازرگان در آن نشاط مشغول شد ...

(همان، ص ۵۱)

رودکی:

۲- مرد مزدور اندر آغازید کار پیش او دستان همی زد بی‌کیار

سه:

\* باب شیر و گاو

۱- زنبور انگبین بر نیلوفر نشیند و به رایحت معطر و نسیم معنیر آن مشغول و مشعوف گردد

تا بوقت برنخیزد و چون برگهای نیلوفر بیش آید در میان آن هلاک شود. (همان، ص ۱۰۵)

رودکی:

۱- کسب ناگه بوی نیلوفر بیافت خوشش آمد سوی نیلوفر شتافت

۲- تا چو شاید در آب نیلوفر نهان او بزیر آب مساند از ناگهان

(شاید بیت زیر مربوط به همین جا باشد):



۳- همچنان کبیتی که دارد انگین چون بماند داستان من بدین

۲- حکایت خرگوش که به حیلت شیر را هلاک کرد.

شیر بخاست و گفت: او را به من نمای. خرگوش پیش ایستاد و او را بسر چاهی بزرگ برد.

(همان، ص ۸۷)

رودکی:

۴- شیر غم آورد و جست از جای خویش آمد آن خرگوش را الفغده پیش

۳- در این میان شنبزه بانگی کرد و آواز او چنان شیر را از جای ببرد که ... سبب این آواز است

که می شنوی ... دمنه گفت: جز بدین آواز ملک را از وی هیچ ریبتی دیگر بوده است؟ گفت: نی.

گفت: نشاید که ملک بدین موجب مکان خویش خالی گذارد ... (همان، ص ۷۱)

رودکی:

۵- دمنه را گفت که تا این بانگ چیست با غریو و سهم این آوای کیست

۶- دمنه گفت او را جز این آوا دگر کسارتونه هست و سهمی بیشتر

۷- آب هر چه بیشتر نیرو کند بند و رغ سست بوده بفکند

۸- دل شکسته داری از بانگ بلند رنجگی با شدت آواز و گزند

۴- حکایت دوشربک یکی زرنگ و دیگری ساده لوح

- فردا چون قاضی بباید گواهی چنان که باید بداد.

- گفت: درخت که در زیر آن مدفون بوده است، گواهی دهد که این خائن بی انصاف برده است و

مرا محروم گردانیده (همان، ص ۱۱۸)

رودکی:

۹- وز درخت اندر گواهی خواهد اوی تو بدانگاه از درخت اندر بگوی

۱۰- کان تبنگوی اندرو دینار بود آن سست ز ایدر که ناهشیار بود

۵- حکایت بازرگانی به صد من آهن داشت

در شهری که موش آن صد من آهن بتواند خورد آخر باز کودکی را هم برتواند داشت (همان، ص

رودکی:

۱۱- اندر آن شهری که موش آهن خورد باز پرَد در هوا کودک برسد

۶- حکایت بوزنگان و کرم شبتاب

... باد شمال عنان گشاده و رکاب گران کرده بر بوزنگان شبیخون آورد. بیچارگان از سرما رنجور شدند پناهی می‌جستند. ناگاه براعه‌ای دیدند در طرفی افکنده، گمان بردند که آتش است، هیزم بران نهادند، می‌دمیدند. (همان، ص ۱۱۷-۱۱۶)

رودکی:

۱۲- شب زمستان بود و کپی سرد یافت کرمک شبتاب ناگاهی بتافت

۱۳- کپیان آتش همی پنداشتند پشته هیزم بر او برداشتند

۷- حکایت دو بط و باخه دوست آنان

... چون باوج هوا رسیدند مردمان را از ایشان شگفت آمد و از چپ و راست بانگ بخاست که بطن باخه می‌برند. باخه ساعتی خویشتن نگاه داشت آخر بی‌طاقت گشت و گفت: تا کور شوید (همان، ص ۱۱۲)

رودکی:

۱۴- چون کشف انبوه غوغایش بدید بانگ و زخ مردمان، خشم آورید.

۸- حکایت زاهد و کفشگر و بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

... در این میان کفشگر بیدار شد و زن را بانگ کرد زن حجام از بیم جواب نداد.

(همان، ص ۷۶-۷۷)

رودکی:

۱۵- زن چو این بشنید بس خاموش بود کفشگر کان و مردی لوش بود

۹- حکایت روباه و طبل میان تهی

آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و هرگاه که باد بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی، آوازی سهمناک بگوش روباه آمدی (همان، ص ۷۰)

رودکی:

۱۶- پس تسیری دید نزدیک درخت هر گهی بانگی بجستی تند و سخت

۱۰- چنانکه خرج سرمه اگر چه اندک اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد. (همان، ص ۶۰)  
رودکی:

۱۷- همچنان سرمه که دخت خوب روی هم بسان گرد بردارد ز روی  
۱۸- گر چه هر روز اندکی برداردش با قدم روزی به پایان آیدش

### چهار:

\* باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو

- و من مترصد فرصت می بودم. چون او بیرون رفتی چندانکه بایستی خوردمی و باقی سوی  
موشان دیگر انداخت.

- سخنی گویم و تو دست بر هم می زنی.

- تبری طلب تا سوراخ او بگشایم و بنگرم که او را ذخیرتی و استظهاری است.

- مهمان زمین بشکافت تا به زر رسید، برداشت و زاهد را گفت: بیش آن تعرض نتواند رسید.

(همان، ص ۷۱-۱۷۰)

رودکی:

۱- از زمی برجستی تا چاشدان خوردمی هرچ اندرو بودی زنان

۲- من سخن گویم تو کانایی کنی هر زمانی دست بر دست می زنی ...

۳- مرد دینی رفت و آوردش کسند چون همی مهمان در من خواست کند

۴- گفت دینی را که این دینار بود کاین فزاکن موش را پروار بود.

۲- و در دنیا هیچ شادی چون صحبت و مجالست دوستان نتواند بود و رنج مفارقت باری

گرانست، هر نفس را طاقتم تحمل آن نباشد. (همان، ص ۱۷۹)

رودکی:

۵- هیچ شادی نیست اندر این جهان بهتر از دیدار روی دوستان

۶- هیچ تلخی نیست بر دل تلختر از فراق دوستان پسرهنر

۳- چه هرگاه که این باب به جای آورده شد وفور خیر و سعادت روی به تو آرد و افواج شادکامی

و غبطت در طلب تو ایستد چنانکه آب پستی جوید و بط آب (همان، ص ۱۸۱)

رودکی:

۷- خود ترا جوید همی خوبی و زیب همچنان چون توجه<sup>(۱)</sup> جوید نشیب

پنج:

\* باب بومان و زاغان

۱- امروز میان شما چند کشته و مجروح و پرکنده و بال گسسته است. (همان، ص ۱۹۲)

رودکی:

۱- پر بکنده چنگ و چنگل ریخته خاک گشته باد خاکش بیخته

۲- گفت: قدری آب به خرطوم بگیر و روی بشوی و سجده کن چون آسیب خرطوم به آب

رسید حرکتی در آب پیدا آمد. (همان، ص ۲۰۵)

رودکی:

۲- سر فرو کردم میان آب‌خور از فرنج مش خشم آمد مگر

۳- حکایت بازرگان دشمن روی وزن او

تا یک شب دزد در خانه ایشان رفت. بازرگان در خواب بود. زن از دزد بترسید، او را محکم در

کنار گرفت. از خواب درآمد... (همان، ص ۲۱۴)

رودکی:

۳- از فراوانی که خشکا مار کرد عازان نهران مر مرد را بیدار کرد.

۴- حکایت کبک انجیر و خرگوش:

کبک انجیر باز رسیده چون خرگوش را در خانه خویش دید رنجور شد و گفت: جای پیرداز که

از آن منست. (همان، ص ۲۰۶)

رودکی:

۴- گفت با خرگوش خانه خان من خیز و خاشاکت ازو بیرون فکن

۵- حکایت زاهدی که از مریدی گاوی دوشا ستد:

... دزد زاهد را آواز داد که: اینجا دیوست و ترا بخواهد کشت ... و دیو هم بانگ کرد که دزد گاو می‌ببرد. زاهد بیدار شد و مردمان درآمدند و ایشان ... (همان، ص ۲۱۵)

رودکی:

۵- ایستاده دید آنجا دزد و غول روی زشت و چشمها همچون دو غول  
چنانکه دیدیم طبق بررسی دکتر دبیرسیاکی ابیات باقی مانده از کلیله منظوم رودکی فقط مربوط به آغاز کلیله یعنی بابهای اول، سوم، چهارم و پنجم است (چنانکه گفتیم با توجه به توالی بابها رودکی باید باب دوم را نیز سروده باشد) و هیچ بیتی مربوط به یکی از بابهای بعدی وجود ندارد. این نکته نشان می‌دهد که رودکی باید فقط پنج باب اول کلیله را به نظم درآورده باشد نه همه کلیله را و اگر نه ابیاتی مربوط به بابهای بعدی نیز می‌باید باقی مانده باشد. به هر حال با توجه به این که تمام کلیله را بویژه در زبان شعر نمی‌توان در سه هزار بیت منظوم ساخت و این که ابیات بازمانده‌ی فقط مربوط به آغاز و بابهای یک تا پنجم است در این که رودکی تمام کلیله را منظوم ساخته باشد تردید است.

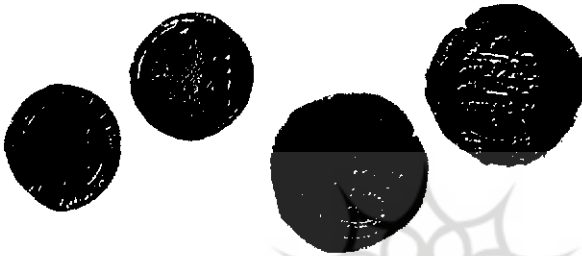
علت این که محققان با وجود آن که فردوسی تصریح کرده که در زمان او هیچ مثنوی منظومی بیش از سه هزار بیت وجود نداشته، تردید نکرده‌اند که همه کلیله منظوم نشده است. مسأله دیگر مسأله صله رودکی است زیرا طبق آنچه گفته شده به رودکی ۴۰ هزار درم بابت منظوم ساختن کلیله پرداخت شده است این مبلغ به نظر محققان صله بسیار بزرگی بوده است، حتی دکتر محبوب بر این باور است که شاید انگیزه فردوسی در سرودن شاهنامه همین صله فراوانی بوده که به رودکی داده شده:

«قدیمی‌ترین منظومه فارسی که از سوء حظ فقط نام و بیتی چند از آن بر جای مانده کلیله و دمنه است که به وسیله رودکی لباس شعر پوشیده و شاعر در برابر این کار نواخت و انعامی بی‌سابقه یافت (و شاید همین تشویق فوق‌العاده‌ی رودکی یکی از عوامل گردآوری روایات ملی زیر عنوان شاهنامه نیز از سوی ابومنصور عبدالرزاق معروف به شاهنامه ابومنصوری و تصمیم گرفتن فردوسی به سرودن شاهنامه بوده است.» (محبوب، ۱۳۷۲، ص ۶۰-۵۹)

حال آنکه انگیزه فردوسی در آفرینش شاهنامه این صله نبوده است بویژه که این صله ناچیز است.

آیا چهل هزار درم صله بزرگی بوده است و شایسته‌ی به نظم درآوردن تمام کلیده و در شأن و مرتبه شاعری بزرگ چون رودکی؟

برای روشن شدن این مطلب به بررسی سکه‌های دوره سامانی می‌پردازیم. در کتاب «سکه‌های اسلامی ایران» ۸۱ سکه از دوره سامانی معرفی شده است که از این تعداد ۶۷ سکه نقره بوده و مابقی شامل سکه‌های طلا، مس و برنز می‌باشد.



اگر فرض کنیم امیر سامانی چهل هزار سکه از سنگین‌ترین سکه‌های مضروب آن زمان را (۵/۳۵ گرمی) به رودکی پرداخته باشد، به پول رایج این زمان معادل چه مقدار است؟ پس از مراجعه به چندین صراف معتبر و دست‌اندرکار توزیع نقره در بازار معلوم گردید که ارزش هر گرم سکه نقره در حال حاضر معادل ۲۰۰ تومان می‌باشد. به این ترتیب ارزش گران‌ترین سکه معادل  $۵/۳۵ \times ۲۰۰ = ۱۰۷۰$  تومان است و ارزش کل سکه‌های یاد شده مساوی است با:

$$۱۰۷۰ \times ۴۰/۰۰۰ = ۴۲/۸۰۰/۰۰۰$$

با این صله ناچیز در شهری چون مشهد حتی یک آپارتمان دوخوابه که در خور شاعری چون رودکی باشد نمی‌توان خرید.

اما اگر سکه‌های اعطایی به رودکی از نوع کمترین وزن (یعنی ۱/۶ گرم) باشد، ارزش سکه‌ها معادل  $۱۲/۸۰۰/۰۰۰$  تومان می‌شود که هیچ خانه‌ای را به این مبلغ نمی‌توان خرید. پس درحقیقت این مبلغ پیش‌پرداختی برای سرودن کلیده و دمنه بوده است. شاید چون بلعمی وزیر علاقه‌ای به منظوم ساختن کلیده توسط رودکی نشان نداده است، رودکی به ادامه کار نپرداخته است. با توجه به دلایل فوق و بویژه این که ابیات باقی مانده کلیده منظوم رودکی مربوط به پنج باب اول کلیده می‌باشد و نیز سخن فردوسی، می‌توان گفت که رودکی تمام کلیده را به نظم درنیاورده است.

## منابع و مآخذ

- ۱- البخاری، محمد بن عبدالله، داستانهای بیدپای به تصحیح پرویز نائل خانلری، محمد روشن، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱
- ۲- برتلس، یوگنی ادوارد ویچ، تاریخ ادبیات فارسی از دوران باستان تا عصر فردوسی، ترجمه: سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۴
- ۳- بهار، محمد تقی: سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، جلد دوم، امیرکبیر، ۱۳۷۳
- ۴- ترابی طباطبایی، سید جمال، وثیق، منصوره: سکه‌های اسلامی ایران، انتشارات مهد آزادی، تبریز، ۱۳۷۰.
- ۵- ثعالی مرغزی، حسین بن محمد: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه سید محمد روحانی، به نام شاهنامه کهن، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۷۲
- ۶- دبیر سیاقی، سید محمد: رودکی و سندبادنامه، مجله یغما، سال ۱۳۳۴، ۸.
- ۷- دولت‌شاه سمرقندی: تذکرة الشعرا (از روی چاپ براون: با مقابله با نسخ معتبر خطی، به اهتمام: محمد عباسی، انتشارات کتاب‌فروشی بارانی، تهران، ۱۳۳۷)
- ۸- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۹- رضازاده شفق: تاریخ ادبیات ایران، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۲
- ۱۰- رودکی، ابوعبدالله: دیوان رودکی، انتشارات دانش مسکو، ۱۹۶۴.
- ۱۱- زرین‌کوب، عبدالحسین: با کاروان حله، چاپ دهم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد یکم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۳- عبدالحمید منشی، نصرالله: کلیله و دمنه، به اهتمام استاد قریب، شهر کتاب، ۱۳۶۹
- ۱۴- عبدالحمید منشی، نصرالله: کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ شانزدهم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، چاپ مسکو، جلد نهم، سال ۱۹۷۱.
- ۱۶- فردوسی طوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ قمری، مجلد چهارم.
- ۱۷- قزوینی، محمد: بیست مقاله، انتشارات کتاب‌فروشی ابن سینا، جلد دوم، تهران، ۱۳۳۲.
- ۱۸- محجوب، محمد جعفر: درباره کلیله و دمنه، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۹- محجوب، محمد جعفر: آفرین فردوسی، ۱۳۷۲.
- ۲۰- هرمان اته: تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۱- یان رییکا و همکاران: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴